

تمیز میان «تفویض اختیار قانونگذاری» و «اعطای صلاحیت تخییری» در آرای دیوان عالی آمریکا

مسلم آقایی طوق^۱ - حسن لطفی^۲

دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۱۳

پذیرش: ۱۳۹۳/۰۹/۱۶

چکیده:

اصل عدم تفویض قانونگذاری یکی از اصول ریشه‌دار در سنت قانون اساسی‌گرایی است؛ زیرا تفویض این اختیار از سوی قانونگذار به یک نهاد دیگر، ساختار ایجاد شده توسط قانون اساسی را دچار مخاطره می‌سازد. با این حال، گاه تفویض اختیار قانونگذاری با اعطای صلاحیت تخییری خلط می‌شود. منظور از صلاحیت‌های تخییری اختیاراتی است که قانونگذار در یک چارچوب معین، به دولت یا نهادهای دیگر واگذار می‌کند تا در تصمیمات و اقدامات خود، از امکان عمل فراختری برخوردار باشند. خلط این دو مفهوم باعث می‌شود نهاد ناظر بر عملکرد قانونگذار، موارد اعطای اختیار به دستگاه‌های اجرایی را معادل تفویض قانونگذاری قلمداد کرده و آن را مغایر با قانون اساسی بداند. حال آنکه این دو مفهوم هرچند مشابه هستند ولی با یکدیگر تفاوت دارند. دیوان عالی ایالات متحده آمریکا در حدود دویست سال نظارت قضایی بر قوانین، با تمیز بین این دو مفهوم، تنها دو بار به ابطال قوانین به واسطه مغایرت با اصل عدم تفویض پرداخته است و بقیه موارد را مشمول اعطای صلاحیت تخییری دانسته است.

کلیدواژگان: اصل عدم تفویض قانونگذاری، صلاحیت‌های تخییری، اصل برتری قانون اساسی، دیوان عالی ایالات متحده آمریکا، نظارت قضایی.

۱. استادیار دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری (نویسنده مسئول) Email: moslemtog@yahoo.com

۲. استادیار دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری Email: hlotfi276@gmail.com

مقدمه :

اصل عدم تفویض قانونگذاری^۱ یکی از اصول ریشه‌دار در سنت قانون اساسی‌گرایی است. در سنت اخیر، برخلاف نظام برتری پارلمان که به طور کلاسیک در حقوق اساسی انگلیس حاکم است، پارلمان نمی‌تواند تمام یا بخشی از اختیار قانونگذاری خود را تفویض کند؛ چرا که تفویض این اختیار از سوی قانونگذار به یک نهاد دیگر، ساختار ایجاد شده توسط قانون اساسی را دچار مخاطره می‌سازد. جان لاک، فیلسوف سیاسی کلاسیک که در کتاب خود، رساله دوم در باب حکومت (۱۶۹۰) در این زمینه قلم زده است و از این اصل دفاع کرده است؛ مردم به پارلمان اختیار وضع قانون را داده است نه نصب قانونگذار (لاک، ۱۳۸۸: ۱۸۹). بدین ترتیب، از نظر وی، اصل عدم تفویض اختیار قانونگذاری ریشه در قرارداد اجتماعی (قانون اساسی) دارد؛ چرا که مردم در قراردادی که با دولت بسته‌اند، قانونگذاری را به پارلمان واگذار کرده‌اند و پارلمان تنها صلاحیت قانونگذاری دارد نه تعیین قانونگذار دیگر.

با این حال، گاه تفویض اختیار قانونگذاری با اعطای صلاحیت تخییری^۲ خلط می‌شود. منظور از صلاحیت‌های تخییری اختیاراتی است که قانونگذار در یک چارچوب معین، به دولت یا نهادهای دیگر واگذار می‌کند تا در تصمیمات و اقدامات خود، از امکان عمل فراخ‌تری برخوردار باشند. خلط این دو مفهوم باعث می‌شود نهاد ناظر بر عملکرد قانونگذار، موارد اعطای اختیار به دستگاه‌های اجرایی را معادل تفویض قانونگذاری قلمداد کرده و آن را مغایر با قانون اساسی بداند. کدخدایی و آقای طوق (۱۳۹۱) موارد متعددی از عملکرد شورای نگهبان قانون اساسی در ایران را معرفی کرده‌اند که در آنها، این شورا موارد اعطای صلاحیت تخییری را به معنای تفویض قانونگذاری در نظر گرفته و آن را مغایر با اصل ۸۵ قانون اساسی قلمداد کرده است. طبق این مطالعه، شورای نگهبان ظرف کمی بیش از سه دهه فعالیت خود، نزدیک به ۵۰ مورد از مصوبات مجلس شورای اسلامی را به خاطر مغایرت با اصل ۸۵ قانون اساسی رد کرده است (کدخدایی و آقای طوق، ۱۳۹۱: ۷۸).

-
1. Legislative Non- delegation Doctrine
 2. Discretionary Power

حال آنکه این دو مفهوم هرچند مشابه هستند ولی با یکدیگر تفاوت دارند. در واقع، اصل عدم تفویض اختیار قانونگذاری مربوط به حوزه حقوق اساسی است، در حالی که تفویض صلاحیت‌های تخییری در حقوق اداری مورد بحث واقع می‌شود و مفهوم و کارکرد آن دو نیز طبعاً و تبعاً یکسان نیست. اولی بدین معنا است که پارلمان نمی‌تواند به قوه مجریه - و یا هر نهاد دیگری - صلاحیت وضع «قانون» اعطا کند. با این وجود، دومی بدین معنا است که قانونگذار به قوه مجریه - و یا هر نهاد دیگری - صلاحیت نسبتاً گسترده‌ای را در وضع «مصوبات اداری» اعطا کند. روشن است که در مفهوم اول، آنچه اعطا می‌شود اختیار وضع قانون است حال آنکه در مفهوم دوم اختیار وضع مصوبه اداری اعطا می‌شود که از نظر مفهوم و آثاری که دربر دارد، با قانون متفاوت است.

با توجه به اینکه پیش‌تر، عملکرد شورای نگهبان در همین خصوص مورد مطالعه قرار گرفته، شایسته است عملکرد دیوان عالی ایالات متحده آمریکا را نیز که در این زمینه دارای رویکرد قابل اعتنایی است، مورد مطالعه قرار گیرد. به همین منظور، مطالب خود را در دو بند ارائه خواهیم کرد. در بند اول به بررسی تمایز مفهومی تفویض اختیار قانونگذاری و اعطای صلاحیت تخییری خواهیم پرداخت. در بند دوم نیز رویکرد دیوان عالی ایالات متحده آمریکا را در این خصوص مطالعه خواهیم کرد.

بند اول: تمایز مفهومی تفویض قانونگذاری و اعطای صلاحیت تخییری

تفویض اختیار قانونگذاری با تفویض صلاحیت اداری مربوط به دو حوزه متفاوت در حقوق عمومی است. تفویض اختیار قانونگذاری در حقوق اساسی و تفویض صلاحیت اختیاری در حقوق اداری مطرح می‌شود؛ چرا که اولی مربوط به ساختارهای اساسی یک کشور است که عدم رعایت آن می‌تواند به بروز عدم تعادل و توازن قوا منجر شود و دومی مربوط به عملکرد دستگاه‌های اجرایی در چارچوب قوانین مصوب قوه مقننه است و مسائلی از قبیل چگونگی اعمال نظارت قضایی در ارتباط با آن مورد بحث واقع می‌شود. با وجود این تفاوت، آنها دو روی یک سکه هستند، زیرا تفویض قانونگذاری در ارتباط با برداشت شکلی از قانون و تفویض صلاحیت

تخیری در ارتباط با برداشت ماهوی از قانون است. با توجه به اینکه عدم توجه به این تفکیک می‌تواند باعث خلط این دو مفهوم و در نتیجه ارائه تحلیل‌های نادرست گردد، بازشناسی این دو از یکدیگر به خصوص برای نهادهای ناظر اساسی و اداری از اهمیت فراوانی برخوردار است.

الف. مفهوم و مبنای اصل عدم تفویض اختیار قانونگذاری

اصل عدم تفویض قانونگذاری بدین معنا است که قانونگذار نمی‌تواند اختیار تصویب قانون را به قوه مجریه یا هر نهاد دیگری واگذار کند. منظور از قانون در اینجا، مصوبه‌ای است که دارای اعتبار قانون مصوب پارلمان بوده و حداقل دارای ویژگی‌های زیر باشد:

- قانون می‌تواند قوانین پیش از خود را نسخ کند.
- در برخی از نظام‌های حقوقی همانند ایران، قانون قابل ابطال نیست. در چنین نظام‌هایی قضات نمی‌توانند از اجرای قانون استنکاف کنند یا آن را مغایر با قانون اساسی بدانند.
- با استناد به قانون، می‌توان ابطال مصوبات دولت را از نهادهای ذی صلاح قضایی (مانند ایران) یا اداری (مانند شورای دولتی فرانسه) درخواست کرد.

بدین ترتیب، قانون در عبارت تفویض اختیار قانونگذاری در معنای شکلی^۱ آن مدنظر است نه معنای مادی یا ماهوی^۲. قانون در معنای مادی عبارت است از کلیه قواعدی که یا به لحاظ محتوایی دارای برخی ویژگی‌های خاص است (مانند عام و کلی بودن و یا الزام‌آور بودن) و یا موضوعات خاصی را دربرمی‌گیرد؛ مانند حقوق و آزادی‌های بنیادی و یا شوراهای محلی (Hamon et al., 2001: p.115). در قوانین اساسی معمولاً فهرستی از موضوعات ارائه می‌شود که تصمیم‌گیری درخصوص آنها برعهده قانونگذار است و درواقع، نظر قانونگذار اساسی بر این است که این موضوعات ماهیتاً قانون‌پذیر هستند و تصمیم‌گیری در مورد آنها نمی‌تواند برعهده آیین‌نامه یا بخشنامه باشد؛ برای مثال، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصمیم‌گیری بیش از چهل موضوع به قانون مصوب مجلس شورای اسلامی واگذار شده است. در غیر از موارد

1. Définition Formelle
2. Définition Matérielle

فوق، قوانین اساسی معمولاً در باقی موارد تعریف شکلی از قانون را مورد پذیرش قرار داده و می‌دهند؛ مانند قانون اساسی فرانسه (Ibid., pp.116-117). در معنای شکلی، قانون عبارت است از کلیه قواعدی که توسط پارلمان و طبق فرایند مشخص شده در قانون اساسی به تصویب می‌رسند. بدین ترتیب، اختیار قانونگذاری در معنای شکلی آن عبارت است از اختیار پارلمان در وضع قواعد طبق فرایند مشخص شده در قانون اساسی.

در اینکه مبنای اصلی اصل عدم تفویض قانونگذاری چیست، اختلاف نظر وجود دارد (ر.ک: کدخدایی و آقایی طوق، ۱۳۹۱: ۷۹-۸۵). برخی آن را مبتنی بر اصل عدم توکیل در حقوق خصوصی می‌دانند؛ برای مثال می‌توان به نظر قاضی تفت^۱، رئیس دیوان عالی آمریکا در دعوی J. W. Hampton, Jr. & Co. v. United States (1928) اشاره کرد:

«قاعده معروف عدم جواز توکیل وکیل که در حقوق وکالت اعمال می‌شود، هم در حقوق اساسی دولت فدرال و هم در حقوق اساسی ایالات به خوبی شناخته شده و بیش از حقوق خصوصی در آنها کاربرد دارد» (Farina, 2010: p.91).

برخی دیگر ریشه آن را در نظریه تفکیک قوا جستجو می‌کنند (Cushman, 1941: p.427; Kurland, 2005: p.257; Kommers, 2004: p.115). برخی از نویسندگان حقوق اساسی نیز اصول حکومت مبتنی بر نمایندگی^۲ را مبنای این اصل دانسته‌اند. از نظر این دسته، مردم به یک عده اشخاص اعتماد کرده و قدرت قانونگذاری را به آنها سپرده‌اند و اگر این عده، این قدرت را به دیگران بسپارند، درواقع از مسئولیت خود شانه خالی کرده‌اند. لاک در رساله‌ای درباره حکومت به این مسأله اشاره کرده است:

«قانونگذار نمی‌تواند قدرت قانونگذاری خود را به هیچ فرد دیگری واگذار نماید ... زمانی که مردم بگویند ما تسلیم شده و تحت حکومت قوانینی قرار خواهیم گرفت که توسط این افراد و به این شکل پایه‌ریزی شده است، هیچ فرد دیگری نمی‌تواند بگوید که افراد دیگری باید برای آنها

1. Taft
2. Representative Government

قانونگذاری کند ... اختیار قانونگذاری که با اراده مردم اعطا شده است، ... تنها برای وضع قوانین است نه نصب قانونگذار» (لاک، ۱۳۸۸: ۱۹۱).

برخلاف نظراتی که معرفی شد، مبنای این اصل، برتری قانون اساسی است؛ چرا که قانون اساسی اختیارات هر یک از قوا از جمله پارلمان را مشخص کرده است و به همین خاطر، هر یک از این قوا موظف‌اند صرفاً در چارچوب اختیارات اعطایی فعالیت کنند. درواقع، اگر قانونگذار بتواند اختیار قانونگذاری خود را به نهاد دیگری واگذار کند، نظامی که قانون اساسی به ترسیم آن پرداخته است، از بین می‌رود (کدخدایی و آقای طوق، ۱۳۹۱: ۸۳-۸۵). نگاهی به ادبیات فلسفه سیاسی نیز نشان می‌دهد که مبنای این اصل، قانون اساسی‌گرایی و اصل برتری قانون اساسی است؛ برای مثال، لاک به عنوان نخستین فیلسوف سیاسی که به این مسأله پرداخته است، در کتاب خود رساله‌ای درباب حکومت به گونه‌ای بحث کرده است که نشان می‌دهد از نظر وی، تفویض اختیار قانونگذاری به نقض قرارداد اجتماعی منجر خواهد شد. قانون اساسی شبکه‌ای از نهادها و صلاحیت‌ها را ایجاد می‌کند. طبق اصل برتری قانون اساسی هیچ کدام از نهادهای سیاسی حتی قوه قانونگذار نمی‌توانند از احکام مندرج در قانون اساسی تخلف کنند. اگر نهادهای مزبور، بدون اجازه قانون اساسی بخشی از صلاحیت‌های اساسی (یعنی مندرج در قانون اساسی) خود را به نهادهای دیگر تفویض کنند، در حقیقت، خود را در جای مقنن اساسی قرار داده و در ساختاری که توسط قانون اساسی به وجود آمده است، دخل و تصرف کرده‌اند.

ب. مفهوم و مبنای تفویض صلاحیت‌های تخییری

اداره در عملکرد خود با دو نوع صلاحیت تصمیم‌گیری مواجه است: تکلیفی و تخییری. در صلاحیت تکلیفی مقام اداری در اتخاذ تصمیم و انتخاب راه‌حل آزادی عمل چندانی ندارد و الزاماً باید از نص قانون پیروی کند؛ اما در صلاحیت تخییری، قانونگذار تاحدودی اداره را در انتخاب راه‌حل آزاد گذاشته است و در نتیجه اداره می‌تواند از بین گزینه‌های مختلف که از نظر قانونی قابل قبول هستند، مناسب‌ترین تصمیم را اتخاذ نماید (کارگزاری و نبی لو، ۱۳۸۷: ۹). بنابراین، صلاحیت تخییری در مقایسه با صلاحیت تکلیفی، گستره عمل فراخ‌تری را برای اداره در اختیار

می‌نهد. بدین ترتیب، در غالب مواردی که تفویض صلاحیت تخییری صورت می‌گیرد، درواقع با نوعی تفویض صلاحیت قانون‌گذاری مواجه هستیم، ولی در معنای ماهوی (و نه شکلی) قانون. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، طبق بخشی از برداشت ماهوی، قانون عبارت است از قواعدی که دارای برخی ویژگی‌های خاص می‌باشد؛ مانند عام‌الشمول بودن و الزام‌آور بودن. روشن است که در تفویض صلاحیت تخییری به اداره صلاحیت داده می‌شود که تصمیمات فراگیر اتخاذ نموده و آنها را به اجرا بگذارد و بدین ترتیب، در اینکه مواردی از این تصمیمات می‌تواند ماهیتاً دارای ویژگی‌های خاص قوانین باشد، تردیدی وجود ندارد ولی هیچ یک از این موارد در معنای شکلی، قانون تلقی نمی‌شوند و مصوباتی که اداره در اجرای صلاحیت‌های تخییری صادر می‌کند، فاقد ویژگی‌های یک قانون است.

با آنکه اصل عدم تفویض اختیار قانونگذاری ریشه در اصل برتری قانون اساسی و لزوم حفظ ساختارهای برآمده از آن دارد، مسأله تفویض صلاحیت‌های تخییری موضوع حقوق اداری بوده و به خاطر الزاماتی از قبیل واگذاری امور پیچیده و جزئی به اشخاص و نهادهای اداری و تخصصی و نیز چابک‌سازی اداره مورد توجه قرار می‌گیرد. در همین زمینه، جان لاک پس از تأکید بر اصل عدم تفویض اختیار قانونگذاری به این مسأله نیز اشاره کرده است که اختیارات ویژه‌ای باید به دولت سپرده شود تا بتواند با آزادی عمل بیشتر و سرعت مطلوب‌تری به اتخاذ برخی تصمیمات بپردازد. از نظر وی، «جایی که قدرت‌های قانونگذاری و اجرایی در دستان جداگانه‌ای باشند، صلاح جامعه ایجاب می‌کند که قدرت تصمیم‌گیری در برخی از امور به دست کسی سپرده شود که دارای قدرت اجرایی است» (لاک، ۱۳۸۸: ۲۰۷). به هر حال، از نظر وی و نظریه‌پردازان دیگر، صلاحیت تخییری بر سه توجیه اصلی استوار است:

۱. عدم امکان پیش‌بینی تمام مسائل در قانون: یکی از مهم‌ترین عواملی که باعث می‌شود از اعطای صلاحیت تخییری به دولت دفاع کنیم، عدم توان قانونگذار در پیش‌بینی تمامی مسائلی است که می‌تواند در آینده صورت پذیرد. درواقع این ناتوانی ریشه در مسائل متعددی دارد؛ برای مثال، گاه قانونگذار در برخی موارد تخصص لازم را برای بررسی مسائل فنی قوانین ندارد و در

برخی موارد نیز مسائل مناقشه برانگیز هستند و ترجیح می‌دهد وارد مسأله نشود (Barry and Whitcomb, 2005: 52). از نظر لاک:

«قانونگذاران قادر به پیش‌بینی نیستند و نمی‌توانند قوانینی وضع کنند که خیر و صلاح آینده جامعه را دربرداشته باشد. امور بسیاری است که قانون به هیچ‌وجه نمی‌تواند راه‌حلی برای آنها در نظر داشته باشد و این امور ضرورتاً باید به دستان کسی سپرده شود که قدرت اجرایی را در دست دارد و او تصمیماتی را اتخاذ کند که به خیر و صلاح و مورد نیاز جامعه است. نه بهتر آن است که قانون خود در برخی موارد اختیاراتی به قدرت اجرایی بدهد یعنی براساس قانون بنیادی طبیعت و حکومت، این آزادی عمل را به او بدهد تا برای حراست اعضای جامعه هر اقدامی را که ضروری می‌داند انجام دهد؛ زیرا ممکن است حوادث بسیاری رخ دهد که پیروی خشک و کورکورانه از قانون، در مورد آنها زیان‌بار باشد و ممکن است گاهی فردی برای عملی که مستوجب پاداش یا بخشش است مشمول قانونی شود که میان اشخاص تمایزی قائل نمی‌شود. این بدین معنا است که حکمران باید در بسیاری از موارد قدرت آن را داشته باشد که از خشکی و سختی قانون بکاهد...» (لاک، ۱۳۸۸: ۲۰۷).

۲. واکنش‌کننده قانونگذار: گاه مسائلی در جامعه یا اقتصاد رخ می‌دهد که واکنش سریع نظام سیاسی در مقابل آن ضروری است. در این گونه موارد پاسخگویی به موقع به مسائل ایجاد شده، ایجاب می‌کند که نهاد تصمیم‌گیر بتواند در مدت زمان کوتاهی به بررسی موضوع پرداخته و درباره آن اعلام نظر کند. در واقع کنگره وقت ندارد حجم بزرگ کارها را به تنهایی انجام دهد و ناچار است بخش عمده‌ای از کار را به دستگاه‌های اجرایی واگذار کند (Adams, 2010: 35). از نظر لاک نیز «معمولاً تعداد اعضای قانونگذار بی‌شمار است و از این رو برای انجام و برآورده کردن نیازهای ضروری بسیار کند عمل می‌کند» (لاک، ۱۳۸۸: ۲۰۸).

۳. فردی‌سازی عدالت: قوانین به تنهایی و بدون اینکه با صلاحیت تخییری همراه شوند نمی‌توانند پاسخ درخور به تفاوت‌های موجود میان وضعیت افراد مختلف در جامعه ارائه کنند. از این رو، اعطای صلاحیت‌های تخییری به معنای واگذاری صلاحیت تطبیق قواعد و چارچوب‌های کلی قوانین با وضعیت‌های بسیار مختلف است (کارگزاری و نبی‌لو، ۱۳۸۷: ۶۳).

از میان مبانی سه‌گانه، مبانی اول از همه پررنگ‌تر و پراهمیت‌تر است؛ چرا که در غالب موارد، قوه مقننه از توان پیش‌بینی وضعیت‌های بسیار متعدد و مختلفی که ممکن است ظاهر شود، ناتوان است و بدون اعطای صلاحیت‌های تخییری، قوه مجریه نخواهد توانست از عهده مدیریت امور و اجرای وظایف خود برآید. به هر روی، مبانی تفویض صلاحیت تخییری ضرورت‌های عملی و اجرایی است و اعطای چنین صلاحیتی، اداره را قادر می‌سازد با تصویب یک‌سری مصوبات در چارچوب کلی قوانین، به اجرای منویات قانونگذار بپردازد بدون آنکه بتواند به وضع قانون بپردازد.

بند دوم: رویکرد دیوان عالی آمریکا درباره تفویض قانونگذاری و اعطای صلاحیت تخییری

دیوان عالی آمریکا تمایز روشنی میان تفویض صلاحیت قانونگذاری و اعطای صلاحیت تخییری برقرار کرده است. از نظر این نهاد، کنگره نمی‌تواند صلاحیت قانونگذاری خود را به رئیس‌جمهور و یا نهادهای دیگر تفویض کند به نحوی که نهادهای مزبور بتوانند به وضع قانون بپردازند ولی در مواردی که ضرورت‌های اداری الزام می‌کند، کنگره می‌تواند صلاحیت‌های گسترده‌ای را تحت عنوان صلاحیت تخییری به اداره واگذار کند. اداره در این دست از موارد می‌تواند به وضع مصوبات اداری که فاقد ویژگی‌های خاص قانون است، بپردازد. به هر حال در این قسمت طی سه بند به بررسی رویکرد دیوان عالی آمریکا در خصوص تمایز تفویض اختیار قانونگذاری و اعطای صلاحیت‌های تخییری پرداخته شده است.

الف. اصل عدم تفویض قانونگذاری و تمایز آن با اعطای صلاحیت تخییری در آرای دیوان عالی

هر چند در متن قانون اساسی آمریکا به اصل عدم تفویض صلاحیت قانونگذاری اشاره نشده است، ولی به واسطه اعتماد نویسندگان قانون اساسی آمریکا به اندیشه‌های سیاسی جان لاک، بند ۱ اصل ۱ قانون اساسی آمریکا که اشعار می‌دارد «کلیه اختیارات قانونگذاری اعطا شده در این قانون اساسی، به کنگره ایالات متحده مرکب از مجلس سنا و مجلس نمایندگان، واگذار

می‌گردد»، از همان ابتدا متضمن این اصل شناخته شده است (Adams, 2010: p.34). به عبارت دیگر، غالب نویسندگان حقوق اساسی این کشور بر این باور هستند که از آنجا که قانون اساسی کلیه اختیارات قانونگذاری را به کنگره واگذار کرده است، کنگره نمی‌تواند بخشی از آن را به نهاد دیگری واگذار کند.

دیوان عالی این کشور در دعوی مختلف، به اظهارنظر درخصوص اصل عدم تفویض پرداخته است. در تمامی این موارد، یکی از طرفین دعوا از دیوان خواسته تا قانون مصوب کنگره را به خاطر مغایرت با اصل عدم تفویض، مغایر قانون اساسی اعلام کند. هر چند تعداد این گونه دعوی زیاد است، ولی دیوان عالی در طول بیش از دویست سال نظارت قضایی بر قوانین، تنها دو بار به ابطال قوانین به واسطه مغایرت با اصل عدم تفویض پرداخته است که البته هر دوی این دعوی نیز در سال ۱۹۳۶ و در اوج مخالفت دیوان با برنامه نیودیل^۱ روزولت صادر شده‌اند. هرچند به همین خاطر برخی از حقوقدانان آمریکا بر این باورند که علی‌رغم تأکیدهای مکرر دیوان عالی نسبت به رعایت اصل عدم تفویض قانونگذاری، این اصل در عمل رعایت نشده است (Farber and Frickey, 1991: p.78; Kurland, p.257; Kommers, p.116; Lieberman, 1999: p.140). ولی به نظر می‌رسد کنگره آمریکا چون اصل عدم تفویض قانونگذاری را در عمل رعایت کرده است، در معرض اعلام مغایرت مصوباتش با بند ۱ اصل ۱ قانون اساسی قرار نگرفته است.

دیوان عالی ایالات متحده آمریکا در اکثریت قریب به اتفاق این دعوی، ضمن تأکید بر لزوم رعایت اصل عدم تفویض قانونگذاری، اقدام کنگره را مغایر با این اصل ندانسته است؛ چرا که از نظر این نهاد، اصل عدم تفویض قانونگذاری که برای حفظ ساختارهای اساسی کشور مطرح شده است، تنها با واگذاری صلاحیت تصویب «قانون» و نه «مصوبات اداری» به یک نهاد دیگر، نقض می‌شود. دیوان عالی آمریکا در دعوی Field v. Clark (1892) به عنوان یکی از نخستین آرای که در این زمینه صادر شده است، با تأکید بر اصل عدم تفویض قانونگذاری اعلام کرد:

1. New Deal

«اینکه کنگره نمی‌تواند قوه قانونگذاری را تفویض کند، اصلی است که عموماً به عنوان یک اصل حیاتی جهت حفظ یکپارچگی و ثبات ساختاری که قانون اساسی آن را ایجاد کرده است، شناخته می‌شود» (Barry and Whitcomb, 2005: p.51; DeLeo, 2009: p.16; Rossi, 2008: pp.437-438; Sternberg, 1936: pp.116-117).

در این دعوا انطباق قانون تعرفه‌های گمرکی مصوب ۱۸۹۰ با قانون اساسی مورد اعتراض واقع شد که به رئیس جمهور اجازه می‌داد نسبت به ورود کالاهای خارجی تعرفه قرار دهد، مشروط بر اینکه کشورهای مزبور نسبت به تجارت با آمریکا شرایط غیرمنصفانه قرار داده باشند. دیوان این اختیار را مغایر با اصل عدم تفویض قلمداد نکرد؛ چرا که تصویب هیچ قانونی به رئیس جمهور واگذار نشده بود.

مطالعه رویکرد دیوان عالی آمریکا نشان می‌دهد که از نظر این دیوان، تفویض صلاحیت تخییری به معنای تفویض اختیار قانونگذاری در معنای مادی است، نه شکلی. بدین معنا که قانونگذار با توجه به یک سری دلایل و توجیهات خاص، به دولت اختیار اتخاذ برخی تصمیمات را اعطا می‌کند، بی‌آنکه این تصمیمات شکل قانون به خود بگیرند. بنابراین، هر چند صلاحیت تخییری به لحاظ مادی، تفاوتی با اختیار قانونگذاری ندارد، ولی چون پیامد و نتیجه صلاحیت تخییری شکل قانون به خود نمی‌گیرد و حداکثر یک مصوبه دولتی است، در معنای شکلی تفویض اختیار قانونگذاری محسوب نمی‌شود. دیوان عالی آمریکا در دعوی Field v. Clark (۱۸۹۲) با تأکید بر اصل عدم تفویض قانونگذاری به این مسأله نیز اشاره کرده است:

«اختیار وضع مقررات اداری تفویض قوه قانونگذاری نیست؛ چرا که ماهیت اداری چنین مقرراتی هیچ‌گاه تبدیل به ماهیت قانونی نمی‌شود...» (به نقل از Sternberg, 1936: pp.116-117).

ب. جهات تفویض صلاحیت تخییری

همان طور که پیش‌تر اشاره شد، اعطای صلاحیت‌های تخییری به دولت یکی از مواردی است که به خاطر واقعیت‌ها و ضرورت‌های عملی توسط مجالس قانونگذاری صورت می‌گیرد و کنگره ایالات متحده آمریکا نیز از این قاعده مستثنی نیست. دیوان عالی این کشور در موارد متعددی به

جهت موجهه تفویض صلاحیت‌های تخییری به دولت اشاره کرده و آن را در چارچوب قانون اساسی قلمداد کرده است. دیوان در دعوی *Mistretta v. United States* (1989) به صراحت اعلام کرد که رویه قضایی دیوان در خصوص مسأله اعطای صلاحیت‌های تخییری اقتضات واقعی جامعه را که همواره در حال تغییر بوده و پیچیدگی‌های خاص خود را دارد، شناسایی کرده و بر این واقعیت اذعان دارد که کنگره نمی‌تواند بدون تفویض این دست از صلاحیت‌ها، وظایف خود را انجام دهد. پیش‌تر نیز دیوان در دعوی *Sunshine Anthracite Coal Co. v. Adkins* (1940) اعلام کرده بود که اعطای صلاحیت تخییری از سوی کنگره از دوران‌های پیشین به عنوان یک امر ضروری شناخته شده است تا اعمال قوه قانونگذاری عبث و بیهوده نشود؛ زیرا اولاً کنگره وقت و منابع لازم را برای بررسی جزئیات امور ندارد (Adams, 2010: p.35) و ثانیاً در برخی موارد، مسائل مناقشه برانگیز هستند و به خاطر حضور منافع متضاد در کنگره، نمی‌توان آنها را در آنجا مطرح و تصویب کرد. ثالثاً اگر دولت اختیار تصمیم‌گیری در جزئیات امور را نداشته باشد، نخواهد توانست وظایف خود و سیاست‌های کلی کشور را انجام دهد (Lieberman, 1999: p.52; Barry and Whitcomb, 2005, p.115; Kommers, 2004: p.140). به هر روی، در زیر به مهم‌ترین مواردی که در آرای مختلف به لزوم رعایت آنها تأکید شده است، اشاره می‌گردد:

۱. تعیین جزئیات: یکی از نخستین مواردی که در برخی آرای دیوان در راستای توجیه تفویض صلاحیت تخییری به کار رفته است، تعیین جزئیات قانون توسط نهادهای اداری است. درواقع، برخی از قوانین ضمن بیان اصول و موارد کلی، تعیین جزئیات (to fill up the details) را به یک نهاد دیگر تفویض می‌کنند؛ زیرا کنگره وقت، منابع کافی و تخصص لازم برای قانونگذاری در خصوص جزئیات مسائل را ندارد. خود دیوان عالی نیز در سال ۱۸۱۳ اعلام کرده است که اگر به دولت اجازه تصمیم‌گیری در خصوص جزئیات مسائل داده نشود، نمی‌توان از وی انتظار داشت سیاست‌های عمومی را انجام دهد. درواقع، اعمال سرسختانه اصل عدم تفویض قانونگذاری به طور آشکار غیرعقلانی است؛ چرا که تعیین جزئیات هر مسأله در قوانین نه عملی است و نه مطلوب (Lieberman, 1999: p.140).

در همین راستا، دیوان عالی آمریکا در سال ۱۸۹۲ در دعوی *Field v. Clark* با تأکید بر اصل عدم تفویض قانونگذاری، قانون تعرفه‌های گمرکی مصوب ۱۸۹۰ را که به رئیس جمهور اجازه می‌داد در عملی متقابل، نسبت به ورود کالاهای خارجی تعرفه قرار دهد، مطابق با قانون اساسی دانست؛ زیرا معتقد بود چنین صلاحیتی در راستای اجرای خطمشی کلی قانون مزبور است: «وقتی که کنگره قانونگذاری کرد و اراده خود را بیان نمود، می‌توان به کسانی که باید در چارچوب آن قانون حرکت کنند، صلاحیت تکمیل جزئیات را از طریق تصویب مقررات اداری که تخلف از آنها می‌تواند به جریمه و یا حبس منجر شود، اعطا کرد...» (Sternberg, 1936: pp.116-117).

همچنین، دیوان در دعوی *Wayman v. Southard* (1825) که قانون قوه قضائیه مصوب ۱۷۸۹ مورد اعتراض واقع شده بود، بین مسائل مهم که باید توسط خود قانونگذار تصمیم‌گیری شود و مسائلی که از اهمیت کمتری برخوردار بوده و قانونگذار می‌تواند تصمیم‌گیری درخصوص جزئیات آن را به دولت بسپارد، تفکیک قائل شد (Hartman et al., 2004: pp.475-476). در دعوی *Interstate Commerce Commission v. Goodrich Transit Co.* (1912) نیز که در آن دیوان انطباق قانون تجارت بین ایالتی با قانون اساسی را بررسی و تأیید کرد، قانون، تعیین روش محاسبه هزینه‌های حمل و نقل بین ایالت‌ها و نحوه نگهداری از حساب‌ها در دفتر ثبت و مسائلی از این قبیل را به کمیسیون تجارت بین ایالتی سپرده بود. همچنین، کمیسیون مزبور از متصدیان حمل و نقل می‌خواست گزارش‌های سالانه خود را به کمیسیون ارائه دهند. دیوان، این تفویض را مغایر با اصل عدم تفویض ندانست. دیوان ضمن تأکید بر اصل عدم تفویض قانونگذاری، اعلام کرد که کنگره می‌تواند پس از تعیین قواعد کلی، تصویب جزئیات موضوع را به کمیسیون واگذار کند.

۲. واگذاری صلاحیت احراز موارد اجرای قانون: برخی از دعاوی که علیه قوانین در دیوان عالی صورت گرفته است، در ارتباط با وضعیتی است که قانونگذار صلاحیت احراز مورد اجرای قانون را به نهاد مجری واگذار کرده است. در این دست از قوانین، اجرای ماده یا موادی از قانون به احراز یک‌سری شرایط مشروط می‌شود و عموماً تحت عنوان قانونگذاری مشروط (Contingent Legislation) از آنها یاد می‌شود. نخستین دعوایی که در آن، چنین مسأله‌ای مطرح شد، دعوی

The Aurora v. United States (1813) است (Sarvis, 2006: p.341). در این دعوا قانون مصوب ۱۸۱۰ احیا و اجرای مجدد قانون منع معامله مصوب ۱۸۰۹ را که درخصوص منع واردات از انگلیس و فرانسه بود، به نظر رئیس جمهور واگذار کرده بود. دیوان در این رأی اعلام کرد که کنگره صلاحیت قانونگذاری را واگذار نکرده است، بلکه تنها از رئیس جمهور خواسته تا در صورت حصول برخی شرایط، قانونی را که مدت اجرای آن منقضی شده بود، مجدداً اجرا کند و این مغایرتی با اصل عدم تفویض قانونگذاری ندارد (Funk and Seamon, 2009: p.31).

۳. مواردی که سرعت عمل برای اداره لازم است: در برخی موارد، دیوان عالی آمریکا به مسأله سرعت عمل اداری و اهمیت آن به خصوص در زمینه روابط خارجی توجه کرده و قوانین مورد اختلاف را نه در پرتو اصل عدم تفویض قانونگذاری بلکه در ارتباط با مسأله اعطای صلاحیت‌های تخییری تفسیر کرده است. یکی از مهم‌ترین دعاوی در این زمینه، دعوی صلاحیت‌های تخییری از فروش مهمات جنگی به یکی از کشورهای منطقه آمریکای جنوبی را به رئیس جمهور اعطا کرده بود. دیوان در این دعوا اعلام کرد رئیس جمهور تنها نهاد مسئول در زمینه سیاست خارجی کشور است و باید بتواند سرعت عمل داشته باشد (Vile, p.368) و به همین خاطر، اعطای صلاحیت تصمیم‌گیری به وی در راستای اعطای صلاحیت تخییری است و مغایر با قانون اساسی نیست.

ج. لزوم تعیین چارچوبی روشن برای اعطای صلاحیت‌های تخییری

از نظر دیوان عالی ایالات متحده آمریکا در همه مواردی که قانونگذار صلاحیت‌های تخییری را به دولت یا نهادهای دیگر اعطا می‌کند، آنچه اهمیت دارد این است که تفویض صلاحیت تخییری باید در چارچوب مشخصی صورت گرفته و ضوابط اعمال آن روشن شده باشد. در دعوی Buttfield v. Stranahan (1904) دیوان قانون نظارت بر چای مصوب ۱۸۹۷ را که به وزارت دارایی اجازه داده بود ضوابط مربوط به کیفیت چای‌های وارداتی را تعیین کند، بر همین اساس تأیید کرد. دیوان در رأی خود به وضوح اعلام کرد که طبق قانون نظارت بر چای، دولت باید از ورود چای‌های

ناخالص و بدون کیفیت جلوگیری کند. بدین ترتیب، قانون ضابطه اصلی (Standard Primary) یعنی خالص و باکیفیت بودن را مشخص کرده و ضوابطی که وزارت دارایی باید وضع کند، در راستای اجرایی کردن این ضابطه و خطامشی کلی است. در دعوی J. W. Hampton, Jr. & Co. v. United States (1928) نیز که عدم انطباق قانون تعرفه‌ها مصوب ۱۹۲۲ با قانون اساسی مطرح شد، دیوان به لزوم ضابطه‌مندی تفویض صلاحیت تخییری اشاره کرده است. این قانون، به رئیس جمهور اجازه می‌داد برای حمایت از تولیدات داخلی، با کم و زیاد کردن مقدار تعرفه‌های قانونی، هزینه‌های تولید در داخل کشور را با هزینه‌های تولید خارجی تعدیل کند. قانون برای نحوه تعیین اختلاف هزینه‌های داخلی و خارجی معیارها و ضوابطی را مشخص کرده بود. در این دعوا دیوان اجماعاً و به صراحت اعلام کرد که قانون در مواردی می‌تواند صلاحیت قانونگذاری را در یک چارچوب مشخص به دولت اعطا کند، مشروط به اینکه در خود قانون، یکسری اصول روشن و قابل فهم (Intelligible Principle) جهت راهنمایی دولت بگنجانند (Rossi, 2008: pp.437-438; Vile, 2008: p.368). این رأی از آرای بسیار مهمی است که در اکثر دعاوی مربوط به اصل عدم تفویض، دیوان به آن استناد کرده است (Meese and Forte, 2005: p.47). به عنوان مثالی دیگر، دیوان در دعوی National Broadcasting Co. v. US (۱۹۴۳) اعلام کرد که اعطای صلاحیت به کمیسیون ارتباطات فدرال نسبت به صدور مجوز برای ایجاد ایستگاه‌های رادیویی چون مشروط به رعایت منفعت و آسایش عمومی شده است، مغایر قانون اساسی نیست. در دعوی Yakus v. United States (1944) نیز اعلام کرد که کنگره در موارد تفویض صلاحیت قانونگذاری باید «چارچوب عمل دولت را مشخص کند به نحوی که بتوان بررسی کرد آیا دولت در آن چارچوب عمل کرده است یا خیر».

البته منظور دیوان از اصول روشن، این نیست که کنگره در قانون مورد نظر، یکسری مواد را به نحوه اعمال صلاحیت‌های تفویض شده اختصاص دهد؛ بلکه از نظر دیوان، این اصول را می‌توان از کلیت قانون، پیشینه تصویب آن، هدف ارائه‌کنندگان قانون، مقدمه قانون و مسائلی از این قبیل استخراج کرد و بدین ترتیب، تصریح به آنها در متن قانون، ضروری نیست؛ برای مثال در دعوی Amalgamated Meat Cutters v. Connaly (1971) یکی از اتحادیه‌های صنفی،

قانون ثبات اقتصادی مصوب ۱۹۷۰ را به خاطر تفویض گسترده صلاحیت قانونگذاری مورد اعتراض قرار داد. نیکسون، رئیس جمهور وقت آمریکا با استناد به این قانون، شورای به نام شورای هزینه‌های زندگی^۱ ایجاد کرده بود که یکی از وظایف آن کنترل تورم از طریق تعیین مزد و قیمت‌ها بود (Sargnitch, 1987: 456). دیوان در رد استدلال این اتحادیه اعلام کرد هدف از اصل عدم تفویض این نیست که دست کنگره را به طور کامل ببندد؛ بلکه آنچه مهم است این است که در مواردی که کنگره می‌خواهد صلاحیتی را اعطا کند، چارچوب عمل دولت را مشخص کند. دیوان در این دعوا برای شناسایی این چارچوب در قانون مزبور به زبان قانون و پیشینه و اهداف آن توجه کرده و با بررسی آنها اصولی را به عنوان چارچوب عمل دولت شناسایی کرد و در نتیجه قانون مزبور را ابطال نکرد.

دیوان درخصوص برخی از قوانین برای شناسایی چارچوب مزبور ابتکار بیشتری به خرج داده است. دو دعوا در این باره قابل توجه‌اند که در آنها با آنکه قانون فاقد هرگونه استاندارد و ضابطه مشخص درباره نحوه عملکرد دولت بود، ولی با این وجود، دیوان اعلام کرد که این قوانین مغایر با اصل عدم تفویض نیستند. دعوی نخست، *Fahey v. Mallonee* (1947) است که در آن انطباق قانون اعطای وام به مالکان خانه مصوب ۱۹۳۳ با قانون اساسی مورد اعتراض واقع شده بود. در این قانون صلاحیت تعیین شرایط متقاضیان و سایر شرایط مربوط به اعطای وام، به شورای بانک وام مسکن، واگذار شده بود. دیوان با توجه به اینکه مسائل بانکی یکی از مسائل شناخته شده و فنی است که تجربه بسیار زیادی درخصوص آن وجود دارد، اعلام کرد که درواقع، همین ویژگی یعنی لزوم انطباق تصمیمات با الزامات فنی و تجربی، چارچوب مناسبی برای نحوه عملکرد شورای بانک به شمار می‌رود.

در دعوی دوم، *Yakus v. United States* (۱۹۴۴) دیوان تفویض صلاحیت صورت گرفته را مغایر با اصل عدم تفویض ندانست؛ زیرا نهادی که تفویض به آن صورت گرفته، موظف به رعایت آیین تصمیم‌گیری اداری و ارائه استدلالات لازم برای تصمیمات خود است (Funk and Seamon, 2009: p.37). بدین ترتیب، هرچند دیوان در قانون مصوب کنگره هیچ گونه

1. Cost of Living Council

راهنمایی نسبت به نحوه تصمیم‌گیری دولت در ارتباط با صلاحیت تفویض شده مشاهده نکرد، ولی با توجه به اینکه نهاد مزبور، باید با رعایت یکسری آیین‌های مشخص تصمیم‌گیری و با ارائه مستندات و استدلال‌ات لازم تصمیم‌گیری می‌کرد، محدودیت‌های مزبور را برای تفویض صلاحیت کافی دید (DeLeo, 2009: p.18.; Beermann, 2006: p.11).

اهمیت تعیین چارچوب و ضوابط اعمال صلاحیت تخییری برای دیوان عالی آمریکا حیاتی است و به همین دلیل، این دیوان تنها در دو موردی که در ارتباط با اصل عدم تفویض و صلاحیت‌های تخییری به ابطال قانون کنگره پرداخته است، به عدم وجود چارچوب مشخصی برای تصمیم‌گیری استناد کرده است. در دعوی نخست، *Panama Refining Co. v. Ryan* (1935) عدم انطباق مواد ۹ و ۱۰ قانون مزبور با قانون اساسی مورد اعتراض واقع شد. ماده مزبور به رئیس‌جمهور اجازه می‌داد در مواردی که حجم نفت تولید شده بیشتر از حد مجاز باشد، از خرید و فروش آن جلوگیری کند. دیوان در این رأی اعلام کرد که کنگره برای نحوه اعمال صلاحیت تفویض شده، «هیچ خط‌مشی‌ای ارائه نکرده، هیچ ضابطه‌ای مشخص نکرده و هیچ قاعده‌ای تعیین نکرده است». چهار ماه بعد، دعوی *Schechter Poultry Corp. v. United States* (1936) مطرح شد که در آن، ماده ۳ همان قانون مورد اعتراض واقع شد. این ماده به رئیس‌جمهور اجازه می‌داد تا مجموعه قواعد مربوط به رقابت منصفانه در صنعت ماکیان را تصویب کند (Rossi, 2008: pp.437-438; Vile, 2008: p.368; Funk and Seamon, 2009: p.32). دیوان در این دعوا بدین خاطر که قانون هیچ گونه اصول و ضوابطی درباره نحوه عملکرد رئیس‌جمهور در این خصوص ارائه نکرده بود، آن را ابطال کرد (Kommers, 2004: p.115; Vile, 2008: p.368).

نتیجه‌گیری :

هرچند اصل عدم تفویض قانونگذاری و مسأله اعطای صلاحیت تخییری دو مسأله شناخته شده در حقوق عمومی هستند ولی حدود و ثغور این دو اصل یا امر در مقابل یکدیگر چندان مشخص نیست و گاه خلط بین آنها باعث می‌شود برخی از قوانین با این شبهه که در آنها صلاحیت

قانونگذاری تفویض شده است، مغایر با قانون اساسی تلقی شود. این خلط مفهومی گاه بدین علت صورت می‌گیرد که مسأله عدم تفویض قانونگذاری و اعطای صلاحیت‌های تخییری در کانون اقتضانات مختلف و متزاحم قرار گرفته‌اند؛ لزوم پاسخگویی پارلمان در مقابل شهروندان، کارآمدی دولت و پیچیدگی امور سیاسی و اداری کشور، مسائل متزاحمی هستند که در ارتباط مستقیم با هر دوی این امور هستند. از یک‌طرف، نفی اصل عدم تفویض قانونگذاری، اصل پاسخگویی پارلمان را خدشه‌دار می‌سازد و از طرف دیگر، اجرای دقیق و سرسختانه آن، ضمن آنکه کارآمدی دولت را کاهش می‌دهد، پارلمان را در پیچ و خم مسائل فنی اداری و سیاسی گرفتار خواهد کرد. یافتن نقطه تعادل بین الزامات حقوقی و اقتضانات اداری، یکی از مسائل مهمی است که در زمینه اصل عدم تفویض قانونگذاری وجود دارد.

در تفویض اختیار قانونگذاری، آنچه تفویض می‌شود، اختیار وضع قانون است و از آنجا که در ساختاری که توسط قانون اساسی به وجود آمده است، قوه مقننه حق وضع قانون را دارد، دادن این اختیار به نهادی دیگر، به این ساختار خدشه وارد می‌کند. حال آنکه در اعطای صلاحیت‌های تخییری آنچه واگذار می‌شود، آزادی عمل بیشتر برای وضع مصوبات دولتی و اداری است و نه وضع قوانین، ساختارهای حقوق اساسی کشور مورد تهدید واقع نمی‌شود. هر چند تفویض اختیار قانونگذاری در حقوق اساسی ایالات متحده آمریکا ممنوع شده است و رویه دیوان عالی این کشور نیز بارها به این ممنوعیت اشاره کرده است، ولی اعطای صلاحیت‌های تخییری به خاطر آنچه ضرورت‌های دولت اداری نامیده می‌شود، مغایر با حقوق اساسی این کشور نیست. البته دیوان عالی این کشور، اعطای صلاحیت‌های تخییری را تنها در چارچوبی مشخص و در پرتو وجود یک‌سری اصول و معیارهای روشن مورد پذیرش قرار داده است تا از طریق تعیین این اصول و معیارها، هم کنگره و هم دادگاه‌ها بتوانند نظارت مؤثری نسبت به مصوباتی که در راستای اجرای این صلاحیت‌های تخییری تصویب می‌شوند، داشته باشند.

فهرست منابع

الف. فارسی

۱. کارگزاری، جواد و حسین نبی لو (۱۳۸۷)؛ «اجرای صلاحیت‌های اختیاری توسط مقامات اداری»، فصلنامه اطلاع رسانی حقوقی، شماره ۱۳.
۲. کدخدایی، عباسعلی و مسلم آقایی طوق (۱۳۹۱)؛ «تبیین مفهوم اصل عدم تفویض قانونگذاری در پرتو اصل برتری قانون اساسی؛ نقدی بر رویه شورای نگهبان»، پژوهش حقوق عمومی، شماره ۳۸.
۳. لاک، جان (۱۳۸۸)؛ رساله دوم درباره دولت، ترجمه شهرام ارشدنژاد، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

ب. غیرفارسی

1. Adams, Anne (2010); Basic Administrative Law for Paralegals, New York: Aspen Publishers.
2. Barry, Donald D., Whitcomb, Howard, R. (2005); The Legal Foundations of Public Administration, Oxford: Rowman and Littlefield Publishers.
3. Beermann, Jack M. (2006); Administrative Law, New York: Aspen Publishers.
4. Cushman, Robert E. (1941); The Independent Regulatory Commissions, New York: Oxford University Press.
5. DeLeo Jr., John D. (2009); Administrative Law, New York: Delmar Cengage.
6. Farber, Daniel A. and Philip P. Frickey (1991); Law and Public Choice: A Critical Introduction, Chicago: University of Chicago Press.
7. Farina, Cynthia R. (2010); "Deconstructing Non-delegation", Harvard Journal of Law and Public Policy, Vol.33.
8. Funk, William F. and Richard H. Seamon (2009); Administrative Law: Examples and Explanations, New York: Aspen Publishers.
9. Hamon, Francis; Troper, Michel; Burdeau, Georges (2001); Droit Constitutionnel, 27e Edition, Paris: L.G.D.J.
10. Hartman Gary, Roy M. Mersky and Cindy L. Tate (2004); Landmark Supreme Court Cases, New York: Facts on File Inc.

11. Kommers, Donald P., John E. Finn, Gary J. Jacobsohn (2004); American Constitutional Law, Oxford: Rowman and Littlefield Publishers.
12. Kurland, Philip B. (2005); "Delegation of Powers", in Oxford Companion to the Supreme Court of the United States, Edited by Hall, Kermit L., Ely Jr., James W., Grossman, Joel B., Oxford: Oxford University Press.
13. Lieberman J. K. (1999); A Practical Companion to the Constitution, University of California Press.
14. Meese, Edwin and David F. Forte (2005); The Heritage Guide to the Constitution, Washington: Heritage Foundation.
15. Rossi, Jim (2008); "Nondelegation Doctrine", in Encyclopedia of the Supreme Court of the United States, Edited by David S. Tanenhaus, Vol.3, Gale.
16. Sargnitch, Thomas O. (1987); "The Contemporary Debate About Legislative-Executive Separation of Powers", Cornell Law Review, Vol. 72.
17. Sarvis, Robert C. (2006); "Legislative Delegation and Two Conceptions of the Legislative Power", Pierce Law Review, Vol. 4.
18. Sternberg, William, (1936); "Delegation of Legislative Authority", Notre Dame Lawyer, Vol. 11.
19. Vile R. John (2008); "Separation of Powers", in Encyclopedia of the Supreme Court of the United States, Edited by David S. Tanenhaus, Vol.4, Gale.